



هفت‌نوا
A T I Y E H N O W

صاحب امتیاز:

موسسه فرهنگی هنری آهنگ آتیه
(تحت پوشش سازمان تامین اجتماعی)
مدیر مسئول و رئیس شورای سیاست گذاری:
ابراهیم رستمیان مقدم
نشانی: خیابان احمد قصیر، خیابان دوازدهم
شماره ۲۲، طبقه پنجم
تلفن تحریریه: ۸۸۵۱۷۰۸۵-۶
www.Atiyehnowweekly.ir
چاپ: هنر سرزمین سبز
آگهی و اشتراک: ۸۸۵۱۷۰۹۱
ناظر چاپ: علی توتونی

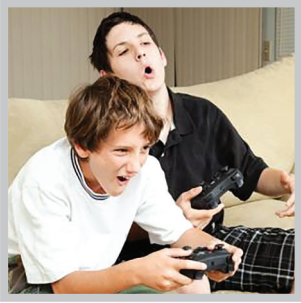
• وزیر پست شهر-۱۷۵ •
• نسرین ظهیری •

پلی استیشن ۴

مدیر مدرسه مثل مجری‌های تلویزیون حرف می‌زند؛ تکراری، قدیمی و بی‌روح. حرف‌هایش با رفتار نوجوان چهارده پانزده ساله که در دفتر مدرسه ایستاده و سعی می‌کند خودش را سرچا نگه دارد و تکان اضافی نخورد در تناقض است. نگاه از مدیر که بچرخانی به سمت پسر، انگار از دهه شصت نجیب و سر بزیر می‌رسی به دهه نود بی‌خیال و فرازمانی. مدیر یک مفهوم را در چند جمله متفاوت تکرار می‌کند: «این بازی پلی استیشن فور را رها کنید. مغزتان را پوک می‌کنه، بریدسر درس و مشقوتون، درس‌هارو برای شب امتحان نذارید. من با خانواده‌ات صحبت می‌کنم که دستگاہ بازی را تحویل مدرسه بدهند وگرنه پرونده‌اترو میذارم زیر بغلت و به سلامت.» نوع گوش دادن پسر مثل این است که به یک نوار تکراری نخنما گوش بدهد. این پا و آن پا می‌کند. زبان گرد دهان می‌چرخاند و از زور ناچاری نیمچه قولی می‌دهد و می‌رود. مدیر استغفراللهی می‌گوید و مخاطب قرارم می‌دهد: «گرفتار شدیم، از دست این بازی‌ها، روز و شبشان را گرفته.» همچنان مات نگاه مدیر می‌کنم. بی‌هیچ نشانه از تایید، بی‌هیچ نشانه از تکذیب.

پدر یکی از بچه‌ها می‌آید. با آقای مدیر همدلی و همراهی می‌کند. مدیر نگاهم می‌کند که یعنی اینجوری باید تایید کنید حرف‌هایم را. مرد می‌گوید: «پسرم رفت زمین و آسمان برایش از این دستگاہ‌ها نخردم، مادرش را هم واسطه کرده بود. من زیر بار نرفتم.» مرد کاش را انجام داد و در حالی که از دفتر بیرون می‌رفت، گفت: «من برای بچه‌ام، معلم گرفتم که باهاش اضافه کار کنه. درس تاریخ و جغرافی و ریاضی هم معلم دارد. فکر کنم آینده بچه‌ام از همه روشن‌تر باشه.»

مرد رفت. دنبالش رفتم تا جلو در مدرسه. صدایش کردم و گفتم: «پسر شما ممکنه آدم مهمی بشه، ممکنه به جایی که شما می‌خواهید برسه، اما همیشه به گذشته که فکر میکنه حفره سیاهی در نوجوانی‌اش در باز میکنه. به بازی انجام نشده، یک خواهش، یک همراه نبودن بازمانه، با رفقاییش، به لذت چشیده نشده، جای لذت چشیده نشده نوجوانی را هیچ پولی و هیچ اعتباری پر نمی‌کنه آقا، با پسرِت بساز، بیرونش از این قفس که براش ساختی.» «یعنی میگید بذارم بازی کنه، براش دستگاہ بخرم!؟» «شک نکن بخر.»



پیام مدیر کل یونسکو برای کشورهای عضو پرونده ثبت جهانی نوروز

«اودری ازوله» مدیرکل یونسکو هم‌زمان با برگزاری آیین «جهان نوروز» با حضور چند سفیر از کشورهای عضو پرونده مشترک نوروز با ایران، دهمین سالگرد ثبت نوروز در فهرست میراث ناملموس یونسکو را گرامی داشت و پیام نوروز را این‌طور بیان کرد: «گذر زمان فرصتی برای ساختن پل میان انسان‌هاست.» به گزارش «ایسنا»، در پیام مدیرکل یونسکو آمده است: «نوروز آغاز سالی نو و طلیعه بهار است. در حالی که همه ما مشتاقانه روزهای گرم‌تر و بیداری دوباره طبیعت را انتظار می‌کشیم، خوشحالم که شما در شهر جذاب تهران، این رویداد را با اجرای موسیقی و نمایش‌های دیگر جشن می‌گیرید...»

ایلیتوت

جایی برای حرف‌های خودمانی

۱۶ | آتیه‌نو

طنز کارگری

واردات ژاپنی، واردات ایرانی

• سرعت گیر -۴۳ •
• عبدالله مقدمی •

در خبرها آمده بود: ژاپنی‌ها آن قدر کار کرده‌اند و کار آفریده‌اند تا آخر سر، کارگر کم آورده‌اند و مجبور شده‌اند بزنند توی کار واردات کارگر. یعنی این طور که این جماعت چشم‌پادامی کارآفرینی می‌کنند، آدم می‌ترسد بکُهو صبح، کله سحر دو تا ژاپنی را بالای تختش ببیند که دارند به زور می‌برندش سر کار. اگرچه باید توجه داشته باشید که اگر آن‌ها «کارآفرین» دارند، ما هم داریم، حتی شاید خیلی بیشتر از آن‌ها. کارآفرین‌های ما، البته با همکاران



ژاپنی خودتفاوت‌هایی دارند. به این صورت که این‌ها صبح‌به‌صبح به سر کار خود می‌روند و از آنجایی که هرکدام رئیس ومعاون و کارشناس و قدیمی و پیشکسوت و چی‌چی اداره خودشان هستند، به تعدادی کارگر و کارمند که به شدت کار می‌کنند، «آفرین» می‌گویند. یعنی هی آن‌ها کار می‌کنند و هی این‌ها آفرین می‌گویند تا غروب که هر دو گروه خسته و کوفته برگردند خانه‌شان.

اگر ژاپن چنین است و چنان است از آن بهتر هزاران سازمان است اداراتی خوش و خرم که در آن دو تا رعیت، ولی هفتاد خان است!

هم راهی است. راستی! یادتان هست چند ماه پیش برخی مسئولان محترم اعلام کردند: «به زودی کارخانجاتش کارگر پیدا کند. در حالی که اینجا برخی مسئولان با فکر و اندیشه، راه بهتری را پیدا کرده‌اند. آنها با خودشان گفته‌اند: چه کاری است که آدم به سختی بیفتد و کارخانه راه بیندازد و کارگر بگیرد و حقوق بدهد و مواظب تولیداتش باشد و هزاران دردسر دیگر؟ خب می‌رویم محصولاتی که همان کارگرها ساخته‌اند را وارد کشور می‌کنیم دیگر. راحت و بی دردسر. خلاص! خب به هر حال این

بحث داغ شبکه‌های اجتماعی:

حاشیه‌های یک استعفا

آژایمر شدید مبدل می‌شود. ظریف روزی امیرکبیر ایران به‌شمار می‌رفت و روزی هم مبدل می‌شود به خائن. ای کاش قدر داشته‌هایمان را می‌دانستیم. آنچه امروز با آن بازی می‌کنیم آینده ایران است. ای کاش ظریف نمی‌رفت، «با جدی‌تر شدن استعفای محمدجواد ظریف از سمت وزیر امور خارجه، بسیاری از کاربران شبکه‌های اجتماعی با استفاده از هشتگ «ظریف‌بمان» از او خواستند که از تصمیمش صرف‌نظر کند.

کاربری به نام آیدین با به کار بردن همین هشتگ، از محمدجواد ظریف خواست که به‌خاطر کارگران بماند، او در این خصوص، نوشت: «برجام که آمد، عسلویه شلوع شد! کار زیاد شد. تحریم‌های ظالمانه شکسته شد و کارگران و مهندس‌ها امیدوار شدند. برجام که برچیده شد، قطعات نیامد. فازهای نیمه‌کاره یکی‌یکی تعطیل شدند. ما بیکار شدیم. چندین هزار نفر کارگر، بیکار شدند. بله آقای دکتر ظریف! به‌خاطر کارگرها بمان.»

کاربر دیگری به نام علی نیز از دغدغه‌های بخش خصوصی بعد از رفتن ظریف گفت و این‌طور از او خواست که در سمتش باقی بماند: «آقای ظریف! اعضای اتاق ایران و آلمان، مدیران بانک خصوصی خاورمیانه و مهمانان دولتی اتاق همه از استعفای شما ناامید شده‌اند، به‌خاطر بخش خصوصی ضعیف و لاغر اقتصادمان بنامید.» حسین دهباشی که از منتقدان ظریف است، اما در واکنش به استعفای او و

هشتگ «ظریف‌بمان»، این‌طور نوشت: «بی‌هیچ مبالغه این شعار که ظریف بمان درخواست کاملاً واقعی‌بینانه و بسیار درستی است. چرا؟ نخست کافی است گزینه‌های محتمل رئیس‌جمهور برای جایگزینی او را در ذهن مرور کنیم و دریابیم که باز صد رحمت‌به‌او! دیگر آنکه، باید بماند تا سرنوشت سیاست‌هایش در بود خودش عبرت‌آموز ما و آیندگان شود.»

با داغ شدن هشتگ «ظریف‌بمان» در شبکه‌های اجتماعی، کاربری به نام «علیرضا» این‌گونه واکنش‌ها به استعفای ظریف را تحلیل کرد: «استعفای ظریف حداقل دو پیام مهم داشت: نخست، مردم با هر میزان گلابه‌مندی و آزرگی از وضعیت کشور، کماکان نگران و هراسان از بازگشت افراط و ماجرایی به عرصه تصمیم‌سازی در کشورند. دوم، نگرانی‌های گسترده و عمیق از استعفای ظریف تلنگری بود که باور کنیم افکار عمومی هرچند مجروح، اما هنوز تعیین‌کننده است و می‌تواند پشتیبانی مشروعیت‌زا برای تصمیم‌های درست و انتخاب‌های سخت باشد.»

پس از اظهارنظرهای مسئولان و واکنش مردم به استعفای ظریف و رد درخواست او از جانب رئیس‌جمهور، «فرید مدرسی» براین‌د این ماجرا را این‌طور تحلیل کرد: «سرانجام استعفای محمدجواد ظریف، بهترین نتیجه ممکن بود؛ اتفاقات و رایزنی‌های پس از استعفا و واکنش قاسم سلیمانی عالی بود و عدم قبول استعفا توسط حسن روحانی پایان‌طلایی آن.»



یکشنبه • ۱۲ اسفند ۱۳۹۷ • شماره صد و نود و سه

A T I Y E H N O

• ساختمان نیمه‌کاره-۱۷۳ •
• مسعود مشایخی •

گذشته، معلم خوبی است

دوباره ایستاده بود وسط ساختمان و به همه کارگرها امرونی می‌کرد. کار همیشه‌اش بود. مدتی آرام گرفته بود، اما دوباره شروع کرده و صدایش از همه جا به گوش می‌رسد. امین پسر خوبی بود. از قدیم که با برادرش هایش کار ساختمان را شروع کرد، می‌شناسمش. بچه آرام و سر به زیری بود. اما همین که بزرگ‌تر و کار به‌دستش افتاد، از این رو به آن رو شد. اخلاقش عوض شد و خودش را برتر از همه می‌دانست. مدام از خودش تعریف می‌کرد و به آن‌ها فخر می‌فروخت. حتی کارفرما و صاحب‌کارها هم از حرف‌ها و ادعاهایش به‌تنگ آمده بودند و نمی‌توانستند تحملش کنند. از آنجایی که در همیشه روی یک پاشنه نمی‌چرخد، امین تصادف شدیدی کرد. او در رانندگی هم کسی را همانند خود نمی‌دید و با سرعت زیاد رانندگی می‌کرد. در جایی کنترل ماشین از دستش خارج شد و شروع به وارو زدن کرد. امین و خانواده‌اش روزهای سختی را گذراندند. چندین هفته در حالت کما بود و وقتی هم که به هوش آمد، خیلی اوضاع روبه‌راهی نداشت. اولین بار که بعد از تصادف او را دیدم خیلی ناراحت و شوکه شدم. روی ویلچر نشسته بود و توان هیچ حرکت و اشاره‌ای را نداشت. فقط چشمانش را به تو می‌دوخت و نمی‌توانست حرف بزند. به لطف خدا و دعای پدر و مادرش این حالش خوب شد. بعد از ماه‌ها مداوا و دکتر رفتن، توان راه رفتن پیدا کرد و بواش بواش سرکار آمد و کارهای قبلی‌اش را از سر گرفت. آن حادثه باعث شد اخلاق امین بهتر شود و خیلی به خودش غره نباشد. اما حالا که تقریباً بهبودی کامل حاصل کرده، دوباره شده همان آدم مغرور و یک‌دنده سابق. ای کاش آدم‌ها عاجز بودن و افتادگی‌هایشان را همیشه به یاد داشته باشند. روزهایی که توان انجام کوچک‌ترین کاری را نداشتند و هر لحظه به درگاه خداوند دست دراز می‌کردند و سلامتی‌شان را از او می‌خواستند، اما بعد از خوب شدن و برگشتن به حالت عادی، همه چیز را فراموش کرده و می‌شوند همان آدم سابق. امروز امین را به خلوت کشیدم و به او گفتم که خدا یک بار تو را از مرگ نجات داده و به زندگی برگردانده. از گذشته درس بگیر و کمی با بچه‌ها مهربان‌تر باش. آدمی به لحظه و اتفاقی بند است تا ناقص و ناتوان شود. به فکر فرو رفت و امروز کمی آرام‌تر با بقیه برخورد می‌کرد. امیدوارم کسی باشد به ما تلنگر بزند که خدا همیشه و همه جا حضور دارد و به درگاهش شاکر و سپاسگزار باشیم.

atiyehnowweekly.ir

هر هفته می‌توانید آتیه‌نو را آنلاین بخوانید

